

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الارضين و لعنة
الله على اعدائهم اجمعين

بحث مربوط به تفسیر انسان به انسان را با آن مسیری که مطرح بود بیان کرده و گذشتیم

اما راجع به انسان و ویژگی های او و آثار وجودی و خصوصیات و هرچه مربوط به شناخت انسان است هنوز
ادامه دارد که در چند جلسه من این مباحث را از زوایا دیگر مطرح می کنم تا به موضوع دیگری برسیم تا آن
را مطرح کنیم.

چون بحث ما سالیان سال شرح صحیفه سجادیه بود و دعاها را شرح کردیم ولی زمانی که از صدا و سیما به
اینجا آمدند و برنامه ضبط کردند ما بحث را به انسان در قرآن بردیم و به همین مناسبت آیات تربیتی قرآن
را شروع به مطرح کردن و بحث کردن کردیم زمانی که ۶ جلسه ضبط شد دستور کار چیزی دیگری قرار
گرفت و ما آن بحث را رها کردیم و این بحث و تفسیر انسان به انسان را گفتیم.

چون وارد این بحث شدیم سعی میکنم این بحث را با موارد دیگر تکمیل کنم و بعد دعای دیگری از ادعیه
صحیفه سجادیه و تذکرات اخلاقی او را مطرح کنم و شرح آن را بگویم.

همان گونه که در جلسات قبل هم اشاره داشتیم در علوم بشری از انسان به عنوان حیوان ناطق یاد می کنند
و در تعریف انسان آن را حیوان ناطق می دانند و تعریف جنس و فصل می کنند.

وقتی جنس می گویند یک مجموعه زیادی داخل می شود و زمانی که فصل می گویند با آن فصل جدا می
شود.

مثلا می گویم انسان حیوان است معلوم شد که جز گروه زیادی از موجودات خداوند است که آنها حیوان
هستند مثل اسب و فیل و حیوانات دریایی و هوایی که همه این ها حیوان هستند اما او با این ها فرق دارد و
آن چیزی که بین آن ها فرق می گذارد و ممیز است به آن فصل یعنی جداکننده می گویند که آن ناطق
بودن انسان است. اسب حیوان است اما ناطق نیست. فصل که آمد انسان را از بقیه حیوانات جدا می کند لذا
تعریف همیشه تعریف به جنس و فصل است.

در علوم مختلف وقتی می خواهند انسان را تعریف کنند می گویند انسان حیوان ناطق است یعنی جنسش
حیوان است و در مجموعه حیوانات است و فصلش نطق است و نطق به معنای سخن گفتن و همچنین به
معنای مدرک کلیات بودن است یعنی مطالب مهم و کلیات را درک می کند این که مثلا دو تا ضد با هم
جمع نمی شوند و اجتماع ضدین محال است را درک می کند یعنی تعقل دارد پس انسان حیوانی است که
عقل دارد که در علوم دیگر انسان را این گونه تعریف می کنند.

آدم را تنها با همین بعد ظاهریش می شناسند که یک موجود زنده ای است که در این حیات با بقیه جانوران و موجودات دیگر مشترک است و مثل بقیه حیوانات زنده است و حیات دارد اما از جهت نطق با آن ها فرق دارد. بقیه موجودات حیات دارند اما انسان عقل هم دارد.

حیوان یعنی حیات این که می گویند جهنم حیوان است یعنی جهنم هم حیات دارد هر موجودی را که رد می شود بعضی از آن ها را آنجا نگه می دارد.

انسان حیوان است و حیات و نطق دارد که با آن نطق از بقیه حیوانات جدا می شود.

اما در فرهنگ قرآن این گونه نیست قرآن کریم انسان را حیوان ناطق نمی داند نه آن قدر مشترک را و نه آن فصل ممیز را و نه آن حیوان را و نه آن نطق را هیچ کدام را برای انسان به رسمیت نمی شناسد.

وقتی که ما به خدمت قرآن می رسیم و از قرآن کریم راجع به انسان بهره می گیریم نه از حیات حیوانی او سخن می گوید و نه از تکلم عادی او سخن به میان می آید.

قرآن کلام خدا است و خدا خالق انسان است و این خدا است که می تواند انسان را تعریف کند و ما از خداوند می خواهیم انسان را تعریف کند.

در فلسفه و حکمت و علوم متعارف وقتی می خواهند انسان را تعریف کنند می گویند حیوان ناطق است اما خدا چگونه تعریف می کند؟ خدا وقتی می خواهد انسان را تعریف کند به او چه چیزی می گوید؟

خداوند انسان را این گونه تعبیر می کند که او حی و متألّه است.

این یک بحث عمیق و دقیق است که می خواهیم به زبان ساده برای شما بگوییم.

خدا تعالی می فرماید **و ما من دابه الا علی الله رزقها** که دابه به معنای هر موجود زنده ای است که خداوند تعالی خالق اوست و انسان هم یک موجود زنده است

اما انسان چیست که خدایی که احسن الخالقین است و احسن المخلوقین را خلق کرده و بعد هم به آن گفته است فتبارک الله یعنی به خودش مبارک باد گفته است

انسان این موجودی که یک سر و دو گوش دارد و قتل و خون ریزی می کند که فتبارک الله ندارد پس حقیقت و واقعیت انسان چیز دیگری است که باید قرآن که کلام خداوند و خالق ما است او را تعریف کند که انسان چیست؟

خدمت قرآن که می رسیم از مجموعه آیات قرآن انسان را حی یعنی زنده و همان حیوان تعریف می کند و او را متألّه یعنی الهی و کسی که منسوب به خدا است می داند و انسان را یک موجود زنده الهی میدانند که من می خواهم این را تعریف کنم.

یعنی چه انسان حی متأله است؟ برخلاف بقیه که می گویند انسان حیوان ناطق است که این تعریف کاملی نیست اما این تعریفی که خدا برای انسان کرده و او را موجودی الهی می داند مهم است و این را باید بفهمیم که کجاست و ما داریم در کجا اشتباه می کنیم.

جنس حقیقی آن می شود حی و فصل واقعی آن می شود متأله

در علوم دیگر حیوان ناطق است اما در دستور خدا جنس می شود حی متأله یعنی الهی بودن مثلا می گویند فیلسوف متأله حضرت علامه طباطبایی یعنی عالمی که الهی است

در تعریف قرآن جنس آدم حی است که تفاوت او با حیوان در بقا و نابودی او نیست فرق او با انسان در این نیست که میمیرد و این گونه نباید گفت و فرق او با بقیه حیوانات مواردی است که بیان می کنم.

انسام حی است یعنی روح است و روح به معنای حیات است. روح انسان که جنبه اصلی انسان را تامین می کند زنده ای است که مانند فرشتگان مرگ ندارد یعنی انسان مرگ ندارد این را توجه داشته باشید که انسان از مدار وجود انسان هرگز خارج نمی شود البته بدن او جنبه فرعی دارد و حقیقت انسان نیست و بدنش از بین می رود و خاک می شود و می پوسد من بدن را نمی گویم.

این انسانی که اینجا نشسته و این جسم شما انسان نیست بلکه فرع است. اگر روح از جسم گرفته شود می پوسد به محض این که روح از این بدن خارج شود به فاصله یک یا دو ساعت رنگ چشم بر می گردد و صورت فرو می رود و دهان آویزان می شود و باید فک ما را با پارچه ببندند چون دهان ول می شود و تمام اعضا بدن آرام آرام شل و از هم متلاشی می شود و اگر مدتی بماند می گندد و باید دفن شود. این انسان نیست و این یک مرکب است بدن انسان جنبه فرعی دارد.

امام باقر(ع) در پاسخ به پرسشی در مورد حقیقت مرگ او را یک خواب طولانی بیان کردند و فرمودند: **هو نوم الذی یعطیکم کل لیله** او مثل خوابی است که هر شب برای شما می آید

چگونه هر شب تا صبح می خوابید و اگر خداوند اراده نداشته باشد شما صبح از خواب بیدار نمی شوید کما اینکه افرادی هستند که صبح بلند نمی شوند.

الا عنه طویل مدته فقط خواب مدتش کم است و مرگ طولانی است **لا ینطبه منه الا یوم القیامه** از آن بیدار نمی شوید تا روز قیامت یعنی خواب گاهی کوتاه مدت و چند ساعته است و گاهی میان مدت و چندین ساله است مثل خواب اصحاب کهف و یکی هم خواب طولانی است تا زمانی که برزخ تمام شود و اول قیامت برسد. کوتاه مدت و میان مدت و بلند مدت انواع خواب هایی است که ما داریم.

در سرا سر زندگی انسان مومن پدیده ای لذت بخش تر از مردن نیست اما دیدید که ما چقدر از مرگ فرار می کنیم و چقدر از مرگ خوف داریم اما وقتی به قرآن و روایات مراجعه می کنیم و تعبیرات الهی را می بینیم بیان شده است که در زندگی مومن چیزی لذت بخش تر از مرگ نیست لذت بخش تر از این خواب

که می خوابد و آرام می شود و از همه مشکلات و سختی ها و رنج ها و مسئولیت هایی که در دنیا داشت از همه این ها راحت می شود و آن ها به پایان می رسد و به یک خواب عمیق می رود.

دیدید در طول روز انسان کار می کند و فعالیت زیادی دارد و شب که می آید و دراز که می کشد و زمانی که مفاصل بدن شل می شود یک آرامش و خوشی به انسان دست می دهد و خوابش می برد چقدر آن خواب خوش می گذرد؟

طول مدت ۵۰ سال و ۸۰ سال زندگی مثل در طول روز کار کردن است و مرگ مثل دراز کشیدن و در رختخواب خوابیدن است اما خوابش طولانی تر است.

مومن نسبت به مرگ همچین حالی را دارد لذا صدیقه طاهره (س) در لحظه شهادت فرمودند **لقد استرحته من هم الدنيا و همها**

من زمانی بعضی از آقایان مسئولیتشان تمام می شود و بازنشسته می شوند به آن ها می گویم از هم و غم دنیا راحت شدید.

پس آنچه که به منزله جنس انسان است حیوان نیست که انسان را با بقیه حیوانات مشترک کند بلکه جنس انسان روح اوست و به تعبیر قرآن روح زنده و حی است و به خاطر این جنس همتای فرشتگان شد فرشته ها هم زنده هستند و با مرگ تن انسان از بین نمی رود و تنش می پوسد و از بین می رود اما هرگز تغییر جنسیت نمی دهد

این جنس انسان که حی است و حیات دارد مثل فرشتگان است لذا به محضی که انسان خلق می شود و خدا تعالی او را خلق می کند ابتدا دارد که خلق است اما انتها ندارد و تا وقتی که خدا خداست این انسان هست و هرگز نابود نمی شود

امکان دارد از این دنیا منتقل شود به عالم دیگر اما آن حقیقت انسان که حی و روح او است هرگز از بین نمی رود و با خدا است و همیشه حیات دارد.

اما فصل ممیز انسان که باید از فرشته و بعضی از موجودات دیگر جدا شود در فرهنگ قرآن آن را خدا خواهی انسان بیان می کند که منسوب به خداشناسی انسان است و انسان را ذوب در خدا تعالی کرده است و آن الهی بودن او است و الهیت انسان یعنی توجه و وصل بودن به خدا

از قرآن کریم این گونه استنباط می شود که خدای انسان آفرین انسان را فطرتا الهی خلق کرده و این تأله و الهی بودن او بهترین ساختار را برای انسان تشکیل داده است.

ساختار انسان ملکوتی است و مشتمل بر یک ماده و زیباترین صورت است که خداوند با خلق آن احسن الخالقین شده و انسان هم احسن المخلوقین شده است. و این صورت و ماده که از خدای تعالی گرفته شده

است هرگز تبدیل و تغییر ندارد فرمود **فطرت الله التي فطرت الناس عليها لا تبدل لخلق الله** خلق این انسان هرگز تغییر نمی کند این چیزی که می گوئیم با این چیزی که در عالم خارج می بینیم خیلی فرق می کند. چون تغییر یا جایگزین یعنی تبدیل فطرت که خود خدا به صراحت می فرمایند **لا تبدل لخلق الله** انسان تبدیل پیدا نمی کند تغییر و تبدیل و جایگزین شدن صریحا نفی شده است و انسان نابود نمی شود.

البته در مواردی قرآن کریم سخن از تغییر خلق و تبدیل نعمت آمده است مثل پیروان شیطان که خداوند تعالی آن دنباله رو های شیطان را مامور دگرگون ساختن خلق معرفی می کند

اشاره به عقاب شدید آل فرعون می کند که این ها همچین کار هایی را می کردند و خلقت خدا را تغییر می دادند و این کیفر سخت به خاطر این است که خدای تعالی هیچ نعمتی را از مردم دگرگون نمی کند و تغییر نمی دهد مگر اینکه خود آن ها آن تغییر را بپذیرند. خدا هر نعمتی را به شما داد می خواهد که شما تا آخر داشته باشید مگر خودتان نخواهید

خداوند گفت برای اینکه حیات ادامه پیدا کند این موارد را رعایت کن اما ما نمی کنیم و حیات بهم می خورد مثلا در همین مسائل ظاهریمان گفت میخواهی بخوابی رو به قبله بخواب و غذا می خواه بخوری این اندازه بخور و همراه غذا خوردن این کار را بکن و در زمستان و تابستان این گونه لباس بپوش که این ها را رعایت کنیم اوضاع بهم نمی خورد ولی چون هر جور دلمان خواست عمل می کنیم هر اتفاقی خواهد افتاد

من خیلی پایین آوردم که موضوع روشن شود لذا تغییر به این سادگی ها صورت نمی گیرد در آیه ۵۳ سوره انفال می فرماید خداوند نعمت را برای شما خواسته و تغییر نمی دهد و تا آخر هست تا اینکه خودتان دست به کار شوید و تغییر نعمت دهید. آنگاه با نهیب می گوید خلقت خدا را تغییر می دهند

الان در نعمت خدا دست کاری می کنند و تغییر در خلقت خدا می دهند مثلا ظاهر خود را تغییر می دهند این به چه اجازه است؟

یک وقت بیماری و کسالت است آن بحثش جدا است اما در غیر از کسالت آیات سنگینی دارد که نمی شود این کارها را کرد

در همه مواردی که از تغییر خلقت سخن به میان می آید تغییر فطرت نیست فطرتش تغییر نمی کند با پایین و بالا بردن دماغش فطرتش تغییر نمی کند انسان همان فطرت است و تغییر نمی کند.

فطرت را می شود تضعیف کرد ولی نمی شود از بین برد نه مومنان و نه ملحدان هیچ کس نمی تواند از بین ببرد. همه موجودات عالم مخلصانه در آن زمان هایی که به تنگی می افتند رو به خدا می کنند

این آیات را زیاد شنیده اید در آیه ۶۵ سوره عنکبوت در ۳۲ لقمان و در آیات که قصه عده ای را تعریف می کند که این ها در کشتی نشسته اند و کشتی به طوفان می افتد اهل ایمان نیستند و کافر و بی دین هستند مومنان هم بینشان هستند زمانی که خیلی بالا و پایین می شود و آب وارد کشتی می شود و هر لحظه

احتمال مردن دارند آن ها دست به استغاثه به خدا بلند می کنند به کجا؟ به خدا یعنی به حقیقتشان آن چیزی که با فطرتشان است فطرت به حقیقت خود بر می گردد

تضعیف شده و در طول مدت دیده نشده اما تا سختی و مشکلی برایش پیش آمد زود بر میگردد به آنجایی که باید برگردد

شما فکر نکنید دریا عادی است اگر وسط آب در کشتی باشید به هر جا نگاه کنید آب است و اگر طوفان شود خیلی خوف آور است. یکی از کاپیتان ها تعریف می کرد که گرفتار شده بود و من عکس هایش را هم دیدم این دکل وسط کشتی باید گاهی چند نفر دست به هم دهند تا قطر دور دکل را بگیرند قطور است اما زمان طوفان آب جوری به این می خورد که مثل نخ گره کرده که به گوشه ای افتاده می شود آنجا دیگر انسان چیزی دستش نیست و خدا را صدا می کند و خدای تعالی در همان سوره عنکبوت می فرماید ما این ها را نجات می دهیم اما تا خشکی را می بینند خدا را فراموش می کنند این خلقت انسان و گرفتاری انسان است. پس خدای تعالی هرگز دگرگونی را اراده نکرده است و نمی خواهد و غیر خدا هم اگر همچین چیزی را اراده کند توان تغییر انسان را ندارد

اما آن چیزی که امکان دارد برای انسان پیش بیاید تضعیف فطرت انسان است نه تغییر و تبدیل در فرهنگ قرآن روح آدمی مثل بدن او از سه قسم تشکیل می شود چون انسان از لحاظ پیکرش و به وابسته بودن به بدنش یا زنده است و یا مرده و این زنده یا سالم است و یا مریض
انسان جسمش زنده است یا مرده این زنده هم یا سالم است یا مرده است یا بدن سالمی دارد و یا بدن بیماری دارد

روح هم همین گونه است اگر روح بدن را رها کند این بدن می میمرد و می پوسد و از بین میرود و خاک می شود و اگر روح تعلق به بدن داشته باشد یعنی انسان زنده است و سرپرستی بدن را به عهده می گیرد آن وقت آن سرپرستی بدن را یا عقل به عهده می گیرد یا غضب و شهوت به عهده می گیرد یعنی این بدن را یا عقل هدایت می کند یا غضب یا شهوت هدایت می کند

اگر عقل هدایت این بدن را به عهده گرفت بدن تعادل طبیعی دارد و دائما در نشاط است و سالم است به موقع می خورد و می خوابد و لذت می برد و حرکت می کند

اما اگر مدیریت بدن را غضب و شهوت به عهده گرفت این یا دچار افراط می شود و یا تفریط یا زیاده روی می کند یا آنجایی که باید کاری را انجام بدهد نمی دهد

سلامت خودش را از دست می دهد زنده است اما دیگر مریض است این مرض در جسمش است اما در حقیقت از روح دارد فرمان می گیرد

امیر المومنین در خبطه اول نهج البلاغه می فرمایند خدا تعالی انبیا را فرستاد تا آن دفینه هایی که در درون شما است و از گنجهای الهی است را بیرون بکشد و برانگیخته کند

بدن خاک می شود اما روح هرگز مرگ واقعی ندارد روح زنده می ماند لذا آن تبهکاران جهنمی که در جهنم هستند دائماً آرزوی مرگی مانند مرگ بدن را می کنند

با فرشته دوزخ این را در میان می گذارند به مالک که مامور جهنم است ای کاش خدا کار ما را دیگر تمام کند اما پوست می سوزد و از بین می رود و دوباره پوست می آید و می شنوند که شما باید در جهنم بمانید شما حالا حالا ها این جا هستید چون انسان از بین نمی رود و انسان الهی است و تا وقتی خدا هست انسان هست

بسم الله الرحمن الرحيم ۱۹ حرف است و خدمه جهنم هم ۱۹ نفر هستند یعنی آن بعد رحمت و رحمانیت خدای تعالی باعث شده که آن ها آنجا باشند.

در جایی دیگر اشاره به شقی ترین آدمیان می کند که این ها را آتش دربرگرفته در این حالت از مرگ خبری نیست و از حیات هم خبری نیست نه میمیرند تا از عذاب راحت شوند و نه زندگی سالم دارند تا به رفاه برسند.

حیات روحانی انسان هرگز به مرگ تبدیل نخواهد شد چون هستی آدمی حقیقت مجردی است.

هر مجردی وجود عند الهی دارد مثل ملائکه نزد خدا و ریشه در مخزن الهی دارد یعنی انسان که حی است در مخزن الهی مخزون است هرچه عنداللهی باشد که انسان هم عندالله است باقی است.

چون انسان به خداوند منسوب است حی است و نابود نخواهد شد چون خداوند حی و باقی است پس انسان نابود نمی شود.

اما تأله انسان برای چیست انسان از آن جهت که یک گوهری است که در احسن تقویم آفریده شده و پی ریخته شده و در زیباترین شکل و صورت خود قرار گرفته این انسان الهی نه برچیدنی و پایان پذیر و نه تبدیل شدنی و نه تغییر یافتنی است بنابراین اگر سخن از نابودی روح است که در بعضی از آیات به کار رفته یک عنایتی در کار است.

با توجه به این که از شرک و کفر از مرگ روح یاد شده و آن کسی که کافر است مرده است

امیرالمومنین از برخی افراد به مرده زندگان یا مرده در میان زندگان یاد میکند گاهی به افرادی که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند می گویند آن ها مرده های عمودی هستند که فساد را می بینید و خلاف و منکرات و کژی ها را می بینند و حرف نمی زنند. این گرفتاری اینجاست که انسان برخلاف فطرت خود دارد عمل می کند.

امیرالمومنین عالم فاسق را هم مرده می داند. عالم کسی است که از موضوعات مختلف اطلاعات دارد یعنی شما هم که می دانید غیبت حرام است عالم هستید وقتی که گفتند دروغ بد است شما هم جز عالمانی هستید که می دانید دروغ جایز نیست علما یعنی کسی که اطلاعات مربوط به موضوع را کامل بلد است شما همه می دانید دروغ و غیبت بد است و نماز اول وقت خوب است.

عالمی که به علمش عمل نکند می شود فاسق فاسق میت بین احیا است در حکمت ۳۷۴ امیرالمومنین می فرمایند صورتش انسان ولی حقیقت او حیوان است.

اگر کسی با ایمان باشد و با این ایمان بر اساس فطرتش به سمت مقصد الهی که خدای تعالی برای او در نظر گرفته حرکت کند و خودش را به مقصد برساند صاحب قلب سلیم می شود و قلبش دیگر قلب حیوان نیست و قلب سلیم تنها حقیقتی است که برای انسان است تنها چیزی که نفع دارد و او را به سیر نهایش می رساند این است که قلبش را سالم نگه دارد تا او را سالم به مقصد برساند

آن کسی که توانست قلب خودش را سالم به مقصد برساند او نفع می برد مال برای او نفع ندارد آنچه برایش نفع دارد این است که قلب را لگد کوب نکرده باشد. این قلب در اختیار هرکسی قرار نگرفته باشد و در هرجایی مصرف نشده باشد این قلب وجهش فقط وجه خدا باشد و به سمت خدا باشد این قلب ظرفی است که از سان همه چیز را درک می کند اگر این قلب برگشت باران رحمت الهی هم بر این قلب بارش پیدا کند چون قلب واژگون شده است چیزی در آن قرار نمی گیرد

قلب ما باید به سمت آسمان و خدا باشد که اگر خداوند در آن چیزی ریخت انسان نصیب و بهره ای داشته باشد. این قلب را باید خوب حفظ کرد آن فطرت اصلی ما که حقیقت انسانی و حقیقت الهی ما است که همه ما حی متاله هستیم باید به همان صورت بماند نه به صورت حیوان ناطق

امام عسگری (ع) یک بیان نورانی دارد که می گویند همه ما مسافر هستیم همه سالک هستیم.

اینکه بعضی ها می گویند این فرد اهل سیر و سلوک است و او را از بقیه جدا می کنند ما این را قبول نداریم البته عده ای در راه قدم بر می دارند و به مقصد می رسند و شاید بقیه نرسند.

همه شما در حال تلاش هستید تا به ملاقات خداوند برسید این می شود سفر و سلوک یعنی همه ما سالک و در راه هستیم این راه زاد و توشه و مرکب می خواهد، این راه رفیق می خواهد

اول برای خود رفیق پیدا کن و بعد به سفر برو پس ما همسفر می خواهیم، همسفران ما در این مسیر انبیا و اولیا هستند.

این راه زاد و توشه همان طور که برای سفری کوتاه برای خود آذوقه جمع کنید.

امیرالمومنین که خودشان امام جماعت بودند هر شب زمانی که مردم داشتند از مسجد خارج می شدند می گفتند الرحیل الرحیل همه مسافرید و توشه خود را یادتان نرود توشه شما تقوا است

در این مسیر هیچ کسی آذوقه ای ندارد خداوند به شما بار و توشه نمی دهد همان گونه که آنجا همه لخت هستند و همه گشنه هستند، لباس شما تقوا است و زاد و توشه ما تقوا و ترس از خدا است.

این مسیر را یا باید پیاده و لنگان لنگان برویم و یا مرکب می خواهد در این حدیث امام عسگری می فرمایند **ان الوصول الی الله سفرا** این مسیری که همه ما می خواهیم طی کنیم تا به خداوند برسیم مسافرت است که این سفر به این راحتی ها طی نمی شود **لا یدرک الا امتطاء الیل** امتطاء یعنی رفتن و مطیه تهیه کردن مطیه یعنی وسیله طی کردن و پیمودن پس الاغ را متطیه و الگانس را هم مطیه می گویند این را گفتم چون فرقی ندارند هر دو را سوار شویم ما را به مقصد می رساند ولی یکی سرعت بیشتر دارد.

آن چیزی که برای سفر معنوی ما مفید است لیل است زاد و توشه که تقوا بود برداشتی و حواست را هم جمع کردی سیر و سلوک را هم که باید داشته باشی وسیله ای که تو را به مقصد می رساند شب زنده داری است.

افراد شب زنده داری دارند ولی مشغول تلگرام و اینستاگرام و فیلم دیدن هستند. در ماه رمضان به شهری برای تبلیغ می رفتم آنجا بعد افطار ۲۱ رکعت نماز می خواندند اما تا صبح قمار بازی می کردند خیلی عجیب بود می گفتند حرام که نیست خوب است در شب های ماه رمضان بیدار باشیم.

شب زنده داری دارند اما تلویزیون و فیلم نگاه می کنند اما دو رکعت نماز نمی خوانند.

وقتی همه کارهایت را کردی نصف صفحه قرآن بخوان و دو رکعت نماز بخون بعد بخواب بگذار شبت احیا شود و بخواب و یا حداقل وضو بگیر بخواب باید مراقب باشید از وقت های خود استفاده کنید.